

اصول حقوق عمومی در اندیشه فارابی

علیرضا گیاهی / کارشناس ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

jamshid_saffari@ut.ac.ir

جمشید صفاری / کارشناس ارشد حقوق عمومی دانشگاه تهران

ابراهیم موسی‌زاده / دانشیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

e.mousazadeh@ut.ac.ir

دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۷ - پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۱۳

چکیده

این نوشتار، به بررسی اجمالی اصول حقوق عمومی در اندیشه فارابی می‌پردازد. اگرچه حقوق عمومی از اصول متعددی برخوردار می‌باشد، اما این نوشتار، به بررسی چهار اصل کاربردی و پر اهمیت حاکمیت قانون، منع جمع مشاغل، شایسته‌سالاری و سلسله مراتب اداری در اندیشه فارابی اکتفا کرده است. بر این اساس، هدف این نوشتار، ارائه تصویری مختصر و توصیفی از این اصول در اندیشه فارابی می‌باشد. از این رو، مباحث و اصول دیگری نیز وجود دارند که قابل تأمل و پژوهش می‌باشند. رویکرد مقاله تحلیلی توصیفی است.

کلیدواژه‌ها: فارابی، اصول حقوق عمومی، حاکمیت قانون، شایسته‌سالاری، منع جمع مشاغل، سلسله مراتب اداری.

فارابی از بزرگترین متفکران و دانشمندان اسلامی سده سوم و چهارم هجری می‌باشد. وی جایگاهی والا و ارزشمندی در تاریخ اندیشه، حقوق، اخلاق و سیاست دارد. وی در بیان اندیشه و نظریات خود، در جای جای آثارش، از جمله *آراء اهل المدینه الفاضله، فصول المنتزعه، سیاست المدینه* و... به موضوعات و اموری پرداخته است که امروزه نیز در دانش حقوق و به طور خاص، حقوق عمومی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. از آنجاکه پرداختن به آثار کهن و فاخر ملی و منابع اسلامی، می‌تواند در رشد و شکوفایی حقوق عمومی کشور مؤثر باشد، پرداختن به آثار و اندیشه‌های این اندیشمند بزرگ و واکاوی اصول حقوق عمومی از این منابع گرانبها، علاوه بر اینکه بیانگر پیشگامی تمدن اسلامی در عرصه حقوق عمومی است، ما را با بخشی از اندیشه حقوقی اسلام، به ویژه تاریخ اندیشه حقوق عمومی تشیع آشنا می‌سازد.

براین‌اساس، هدف این پژوهش، بررسی حقوقی اندیشه دانشمند بزرگ اسلامی، *فارابی* و اثبات وجود اصول حقوق عمومی در اندیشه و آثار این حکیم و استخراج این اصول از آثار وی می‌باشد. بدین‌ترتیب، شاید گامی کوچک در راه اسلامی کردن علوم انسانی و شناساندن تمدن اسلامی - ایرانی برداشته شود. براین‌اساس، پس از ارائه تعریف مختصری از اصول حقوق عمومی، به بررسی برخی از این اصول در آثار و اندیشه *فارابی* می‌پردازیم.

اصول حقوق عمومی را می‌توان دسته‌ای از اصول برنامه‌ای، کلی و الزام‌آور دانست که در رده بندی هنجارها، از منزلت بسیار والا برخوردارند. به گونه‌ای که سایر قواعد و مفاهیم جزئی‌تر از آنها سرچشمه می‌گیرند. این اصول، به ترسیم محورها، غایت‌ها و اهداف کلی اعمال حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان می‌پردازند. در موارد تردید، می‌توان با استناد به آنها جهت‌گیری این اعمال را مشخص کرد (گرجی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۶). از جمله مهم‌ترین اصول حقوق عمومی *فارابی*، می‌توان به حاکمیت قانون، سلسله مراتب، شایسته‌سالاری و منع جمع مشاغل اشاره کرد که در ذیل، این موارد مورد بررسی و واکاوی قرار می‌گیرند.

۱. اصل سلسله مراتب از دیدگاه فارابی

فارابی در جای جای آثار خود، اصول و قواعدی را بیان کرده است که بیانگر علم وی، به ضرورت وجود اصل اقتدار و جایگاه این اصل، در اداره امور کشور، به‌عنوان شرط لازم زندگی اجتماعی است، به گونه‌ای که در بسیاری از آثار وی، وجوه حقوقی اقتدار را می‌توان بر شمرد.

وی در کتاب *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، «مدینه» را به بدن انسان تشبیه نموده و بیان می‌کند که در بدن، قلب بر همه اعضا برتری دارد. در مدینه فاضله نیز به همین ترتیب می‌باشد. رئیس، در رأس امور است. پس از وی، مأمورانی در زیردست وجود دارند که طبق فرمان وی عمل می‌کنند. همین زیردستان نیز افراد مادونی دارند که بر اساس اوامر مافوق خود عمل می‌کنند.

و مدینه فاضله به مانند بدنی بود تام الاعضاء و به مانند آن گونه بدنی بود که همه اعضاء آن در راه تمامیت و ادامه زندگی و حفظ آن تعاون کنند... در بین آنها یک عضو بود که رئیس همه اعضاء تن بود که قلب است و... به واسطه آن کار و فعل خود را بر وفق خواست و غرض بالطبع آن عضو که رئیس است انجام می دهد. همین طور است حال مدینه که اجزاء متشکله آن از لحاظ فطرت مختلف متفاضله الهیات بودند (فارابی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۸).

فارابی در بخش دیگری از این کتاب، با بیان اینکه همه موجودات باید از اغراض و اهداف وجود اول (خداوند)، پیروی کنند، بیان می کند که در مدینه هم روند امور باید به همین صورت باشد و تمام مقامات مادون، بایستی افعال و اعمال خود را بر اساس اغراض و نیات و دستورات رئیس اول (رهبر مدینه) هماهنگ کنند. «و اما در این حرکت به سوی کمال نیز از اهداف و غرض سبب اول پیروی می کند. مدینه فاضله نیز باید این چنین بود: زیرا همه اجزاء و افراد آن باید در افعال و اعمال خود با رعایت ترتیب از هدف و غرض رئیس اول پیروی نمایند» (همان، ص ۲۶۴).

فارابی با بیان این نکات، به وجود اختیار امر و نهی (اختیار صدور فرمان)، به عنوان یکی از لوازم اقتدار سلسله مراتب اشاره کرده، آن را برای مقام ما فوق لازم می داند. وی در مقام تطبیق، این پیروی زیر دستان از اغراض رئیس اول را مشابه پیروی کارمندان از دستور العمل ها و بخشنامه های مقامات مافوق اداری می داند.

همچنین فارابی، در اصل سلسله مراتب را در ساختار مدینه فاضله خود وارد کرده است. در خصوص اصل سلسله مراتب در ساختار مدینه فارابی، چنین می توان گفت: نظام سیاسی مدینه فاضله فارابی، دارای پنج نهاد می باشد که تحت ریاست رئیس و حاکم مدینه عمل می نماید (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۱۶۱).

فارابی از نهادهای مختلف در نظام سیاسی خویش، با عناوینی از قبیل «اجزاء»، «مراتب» و «ریاسات» تعبیر کرده است. گاهی هم آنها را تحت عنوان عاملان و متولیان مربوط بیان کرده است. همان طور که در اصل حکومت، با عنوان «رئیس اول» یا «رئیس سنت» تعبیر آورده است (همان، ص ۲۵۰). فارابی در کتاب *فصول المدنی*، از این نهادها به «اجزاء المدینه» تعبیر کرده است: «مدینه فاضله دارای پنج رکن می باشد: افاضل، ذووالأسنه و مقدران و مجاهدان و مالیون» (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۵۵).

فارابی در درون نهادهای مدینه فاضله نیز نوعی سلسله قائل است؛ به این معنی که در رأس هریک از این اجزاء، رئیسی است که در مقابل حاکم مدینه پاسخگو است. اما در خصوص ساختار داخلی و در مقابل سایر کارکنان این اجزاء، فارابی چنین بیان می کند: «برتر از او کسی در آن طائفه وجود ندارد» (همان، ص ۵۷). در نتیجه، می توان گفت: در اندیشه فارابی، وی در برابر آنان پاسخگو نمی باشد.

پس از رئیس نهاد، گروهی از متولیان اداری به انجام وظیفه می پردازند که مدیریت های داخلی و انجام اعمال این بخش ها را تحت نظر «رئیس» بر عهده دارند. گروهی پایین تر از آنان وجود دارند که صرفاً به امور جزء و خدماتی می پردازند (همو، ۱۳۸۰، ص ۲۵۳).

یکی از پایه های سلسله مراتب وجود ضمانت اجرا است. براین اساس، مقام مادون باید اطمینان داشته باشد که

در صورت عدم اجرای دستور مافوق، مورد بازخواست قرار می‌گیرد. در نتیجه، به انجام دستور راغب گردیده، از انجام ندادن آن پرهیز می‌کند. سلسله‌مراتب به معنی خط فرمان یا جریان قدرت و اختیار از بالاترین سطح به پایین ترین سطح موسسه است و تبعیت از این سلسله‌مراتب ضروری است. طبقات افقی پس از دیگری قرار دارند که هر طبقه نسبت به طبقه بلاواسطه مافوق خود مسئول هستند و لذا سلسله مراتب، مسئولیت مادون‌ها را به مافوق‌ها در یک سازمان نشان می‌دهد (هانری فایول، ۱۳۳۷، ص ۱۰۵).

فارابی بر این امر آگاه بود و این ویژگی را در نظام مدینه فاضله و سلسله مراتب آن پیش‌بینی کرده است. در واقع، *فارابی* معتقد است: در هر نظامی حتی مدینه فاضله، همه مقامات و کارکنان به اوامر مافوق پایبند و معتقد نیستند. به طور طبیعی، عده‌ای از شهروندان، حامی دولت هستند و در هر شرایطی، از روی طوع و رغبت، دولت را در مسیر سعادت یاری می‌رسانند. گروهی دیگر چنین نیستند: «کسانی که از مردم اهل مدینه‌ها و امت‌ها، که از دستورات حکومت و رهبری تمرد و سرپیچی می‌کنند و نه خودشان با رغبت به طریق صحیح عمل می‌کنند و نه به گفت و دستورات حاکمان و مأموران آن گوش می‌کنند» (*فارابی*، ۱۳۸۴، ص ۵۶).
براین اساس، *فارابی* به تأدیبات اشاره کرده و می‌گوید:

تأدیبات عبارت است از: راه ایجاد فضایل اخلاقی و صناعات عملی در بین امتها و ... به عبارت دیگر، تأدیبات آن است که در امتها و مردم عادت بر انجام افعال ناشی از ملکات عملی ایجاد کند، به طوری که خود تمایل به انجام آنها داشته باشند و بر دومی خود احساس مسئولیت به آن افعال داشته باشند و به واسطه تأدیبات عاشق و مشتاق آن افعال گردند (همان، ص ۵۳).

براین اساس، *فارابی* می‌گوید: نیاز به افرادی است که اوامر حاکم مدینه را تحقق بخشند. متخلفان از این احکام را تأدیبات نمایند.

ضرورت دارد، که افرادی از اهل فضایل و اهل صنایع، یعنی متخصصان نظری و فنی، امتها و مدینه‌ها را تأدیبات کنند و مسئولیت تأدیبات از طرف حاکم به آنها واگذار شود. و یک طایفه دیگر، مسئولیت تأدیبات کسانی را که جز با اجبار نمی‌پذیرند بر عهده می‌گیرند (همان، ص ۶۳).

براین اساس، *فارابی* در مدینه، گروهی را برای توییح و تأدیبات کسانی که از اوامر رئیس مدینه سرپیچی می‌کنند، پیش‌بینی نموده است. به نظر می‌رسد، این افراد اختیار تأدیبات کسانی از منصوبان و زیردستان رئیس مدینه و رؤسای اجزای مدینه را که از فرامین رئیس اول سرپیچی می‌کنند، را دارند.

استدلال ما در این امر نیز بر این پایه استوار است که این منصوبان نیز از مردم مدینه و امت‌های آن بوده، *فارابی* در متن فوق، این گروه را مسئول تأدیبات آن بخشی از مردم مدینه می‌داند که از دستورات رئیس سرپیچی می‌کنند. براین اساس، این گروه اختیار تأدیبات مقامات زیردست، که از دستورات مافوق سرپیچی می‌کنند، را نیز دارند.

بر اساس آنچه گذشت، می‌توان گفت: در مدینه فاضله *فارابی* و به طور کلی، اندیشه وی اصل سلسله‌مراتب به‌عنوان یک اصل بنیادین حکومت به طور کامل، و در تمامی جلوه‌های آن، در کامل‌ترین حالت ممکن وجود داشته است.

۲. منع جمع مشاغل در اندیشه فارابی

فارابی نیز به‌عنوان اندیشمندی بزرگ، که در پی نظریه‌پردازی و استقرار نظام اداری و حکومتی فاضله بوده است و در زمینه‌های مختلف آن نظریه‌پردازی نموده است، اصل منع جمع مشاغل را به شیوایی و کمال در آثار خود، مورد بررسی و بحث قرار داده است. در ذیل به بررسی آن می‌پردازیم.

ممنوعیت جمع مشاغل در مدینه فاضله

فارابی اصل منع جمع مشاغل را از *افلاطون* وام گرفته است و آن را توجیه نظری کرده، در مدینه فاضله خویش به کار برده است. *افلاطون* بر این باور بود که جامعه مدنی خوب، جامعه‌ای است که هرکس منحصرأ به یک کار بپردازد؛ چراکه مهارت و تخصص، موجب شکوفایی و کمال کلی جامعه مدنی خواهد شد. بنابراین، برای دستیابی به یک شهر کامل و یک جامعه مدنی موفق، لازم است یک فرد، کاری که برای او طبیعی است، انجام دهد و منحصرأ هم به همان کار بپردازد و سایر کارها را واگذارد. در این صورت، تمام امور کامل‌تر، آسان‌تر و با کیفیت بهتر انجام می‌گیرد. براین اساس، *فارابی* که خود عمیقاً دلبسته تخصص است، اصل «منع جمع مشاغل» را از *افلاطون* اقتباس می‌کند آن را از حالت خشک و کاستی افلاطونی‌اش خارج کرده، در توجیه عقلانی آن می‌کوشد (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۴).

فارابی تعاون و نیاز انسان‌ها به یکدیگر را پایه اصل منع جمع مشاغل در مدینه فاضله خود قرار داده، بر این اعتقاد است که علم مدنی، نه تنها متکلف بیان ضرورت توزیع خیرات عمومی است، بلکه چگونگی توزیع آن را نیز بیان می‌کند؛ به این معنا که وی برای هر کس، اشتغال به کاری را ضروری می‌داند و از تجمع مسئولیت‌ها و کالاهای اجتماعی، در دست یک نفر یا حتی افراد معدودی، ممانعت می‌کند (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۱۸۵).

براین اساس، *فارابی* در کتاب *فصول منتزعه* در بحث عدالت اجتماعی می‌نویسد: «سزاوار است به هریک از مردمان آرمانشهر، تنها یک پیشه و یک کار داده شود که همان کس تنها سازمان بخش آن کار و پیشه است» (*فارابی*، ۱۳۸۸، ص ۶۵).

علاوه بر این، *فارابی* در اصل منع جمع مشاغل برای بزرگ و مهم، یا کوچک و کم اهمیت بودن شغل و حرفه، قائل به اهمیت نمی‌باشد؛ چرا که حتی برای دارندگان مشاغل کوچک نیز جمع مشاغل موجب می‌شود که فرد تمرکز خود را بر روی دو یا چند شغل خود تقسیم نماید. این امر موجب کاهش کارایی می‌گردد. علاوه بر این، در مشاغل بزرگ و پر اهمیت نیز به لحاظ اهمیت و تأثیرات عظیمی که در مدینه و رسیدن آن به سعادت دارند، به طریق اولی *فارابی* ما را از جمع مشاغل منع می‌کند. بدین لحاظ *فارابی* می‌نویسد: «به هرکس که در مدینه فاضله است، شایسته است هنر یا تخصصی واحدی تفویض گردد که فقط مشغول به همان گردد و به انجام کارهای واحدی بپردازد، چه در مرتبه خدمت باشد و چه در مرتبه ریاست» (*فارابی*، ۱۳۸۸، ص ۶۵).

با این وجود، نباید قائل به این بود که این اصل، در منظومه فکری فارابی مطلق بوده، هیچ استثنایی ندارد. فارابی بر این اعتقاد بود که مناصب مختلف، نباید در اختیار یک فرد قرار گیرد؛ زیرا هر کس معمولاً متخصص در یک مسئولیت است. اشتغال او در آن، موجب کمال مسئولیت می‌شود. از سوی دیگر، توزیع مسئولیت‌ها، موجب انجام آنها در زمان مقرر می‌گردد. بنابراین به یک فرد، بیش از یک مسئولیت نباید واگذار گردد، مگر اینکه ضرورتی برای مدینه در کار باشد (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۵۴). به این ترتیب، ممنوعیت جمع مشاغل در نزد فارابی، اصلی است جامع که در اجرای آن، نوع شغل تأثیر نداشته، تنها استثناء آن ضرورت مدینه می‌باشد.

دلایل ممنوعیت جمع مشاغل در اندیشه فارابی

فارابی دلایل سه‌گانه‌ای را در خصوص ممنوعیت جمع مشاغل بیان می‌کند که مبنای فکری او را در اعمال منع جمع مشاغل در مدینه تشکیل می‌دهد. در بیان نخستین دلیل، فارابی می‌نویسد:

دلیل نخست آنکه ممکن نیست هر کس برای هر عمل آمادگی و شایستگی داشته باشد، بلکه شاید کسی در جامعه آماده گرفتن عملی است که دیگری سزاوار آن نیست و دیگری شایسته عمل دیگری است که آن یکی آمادگی انجام آن را ندارد (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۶۶).

براین اساس، فارابی معتقد است که از لحاظ طبیعی ممکن نیست که فردی آماده و مستعد به همه علوم و صنایع باشد. وی بر این باور است که هر انسانی، فطرتاً صلاحیت انجام یک کار را دارا می‌باشد.

فارابی دومین دلیل خود را در خصوص ممنوعیت جمع مشاغل و آثار زیان‌بار آن، چنین بیان می‌کند:

دلیل دوم آن است که همین‌که انسانی یک عمل را برگزیند و از کودکی به همان عمل بزرگ شود و عمل دیگری نپذیرد. او در سازمان بخشیدن همان عمل رساتر و برتر و در انجام همان عمل چیره‌دست‌تر و استادتر از دیگران خواهد بود (همان، ص ۶۷).

براین اساس، می‌توان گفت: فارابی معتقد بود عمر محدود انسان، به او اجازه اشتغال در دو کار نمی‌دهد. حتی اگر او بخواهد علاوه بر نخستین کار، در کاری دیگر حذاقت و مهارت یابد، برای کار دوم زمان نخواهد یافت. بنابراین، برای رسیدن به یک جامعه مدنی کامل، میان دو تخصص در حد میانه و یک تخصص تا حد کمال و اجتهاد، دومی را باید برگزید؛ زیرا که این امر برای بقا و پیشرفت جامعه بسیار لازم می‌باشد.

فارابی، سومین دلیل منع جمع مشاغل را چنین بیان می‌کند:

دلیل سوم آن که همه کارها زمان‌های معین و اوقات ویژه‌ای دارند. همین‌که پدید آوردن کنش‌ها دیر شود و زمان آن به تاخیر افتد، از میان خواهد رفت. گاهی پیش می‌آید که انجام دو کار در یک زمان است، پس همین‌که او به یکی سرگرم شود، دیگری از میان خواهد رفت و در وقت دوم به آن دست نخواهند یافت. از این روی شایسته است که هر انسانی به یک کار دست یازد تا هریک از دو کار به هنگام خود انجام گیرد و فرصت تباه نشود و از میان نرود (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۶۸).

براین اساس، فارابی بیان می‌کند که برای کسب تخصص، که وی آن را «حذاقت و حکم» می‌نامد، یک فرد می‌باید

تمام نیرو و وقت خود را منحصرأً مصروف همان یک کار کند. علاوه بر این، اشتغال به کارهای متعدد موجب از دست رفتن فرصت مناسب انجام کار می‌گردد، و در نتیجه کار ضایع گردیده، جامعه و مدینه فاضله دچار آسیب و خسارت می‌شود.

۳. جایگاه شایسته سالاری در اندیشه فارابی

شایسته‌سالاری در مدینه فاضله *فارابی*، با یکی از پایه‌ها و بنیان‌های این مدینه ارتباط بسیار نزدیکی دارد. در واقع شایسته‌سالاری را می‌توان زیر مجموعه آن دانست. این پایه و بنیان عدالت می‌باشد که در اندیشه *فارابی*، یکی از مفاهیم کلیدی است. عدالت در آرمان شهر *افلاطون* جایگاه ویژه داشت. *افلاطون* آن را مورد بررسی قرار داد، اما این امر در اندیشه *افلاطون* مسئله‌ای بود فردی، در حالی که در اندیشه *فارابی*، عدالت چندوجهی است و دارای معانی گوناگونی است (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۴).

براین اساس، در آثار *فارابی* پنج تعریف و معنا برای عدالت در نظر گرفته شده است؛ نخستین تعریف از دیدگاه *فارابی*، عدالت خصیصه ماهوی در نظم حاکم در کائنات است (اخوان کاظمی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۸۷). *فارابی* در خصوص این معنا می‌نویسد: «در نهایت عدل، استحکام و کمال جریان دارد و در هیچ چیزی، جور و اختلال و نقصی وجود ندارد» (*فارابی*، ۱۳۷۹، ص ۶۷).

عدالت در دومین حالت در اندیشه *فارابی*، به معنای ایفای اهلیت می‌باشد. براین اساس، به نظر *فارابی*، هر جسمی از اجسام جهان مادون‌تر، دارای حق و اهلیتی برای فعلیت و تحقق صورت خویش است. وی در این مفهوم، عدل را به معنای ایفای اهلیت هر شی به آن می‌داند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹۰). وی در این خصوص می‌نویسد: «عدل این است که به هر یک از ماده و صورت اهلیت و استعدادش برای فعلیت و کمال، داده شود» (*فارابی*، ۱۳۷۹، ص ۶۷).

در سومین معنا، عدالت فضیلتی در اخلاق فرد است. *فارابی* با تأثیرپذیری از ارسطو، عدالت را به‌عنوان فضیلتی می‌داند که در رابطه میان افراد مجال بروز می‌یابد. وی فضیلت را در مفهوم فردی آن، عمل به فضایل اخلاقی در رابطه با غیر می‌داند. این فضایل، مجموعه وسیعی از کردارهای پسندیده را شامل می‌گردد. این تعریف *فارابی* از عدالت، بیشتر این معنا را به ذهن متبادر می‌کند که منظور *فارابی* از آن، ملکه اخلاقی است که انسان‌ها را وادار به انجام فضایل و اتصاف به آنها می‌کند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹۱).

عدالت در چهارمین معنا در اندیشه *فارابی*، هدف قوانین مدینه است. در این معنا، عدالت *فارابی* حامل معنای امنیت نیز هست که توسط قانون تأمین می‌گردد. در این معنا، *فارابی* نظریه عدالت خویش را با مسئله ثبوت حق و ضرورت حمایت از این حق، به وسیله حکومت بسط می‌دهد و تکمیل می‌کند (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۶).

عدالت در پنجمین معنا، در اندیشه فارابی ارتباط نزدیکی با مفهوم شایسته‌سالاری دارد. پایه این اصل در مدینه فاضله می‌باشد. عدالت در این معنا، تقسیم مساوی خیرات است؛ این معنا و تعریف از عدالت در اندیشه فارابی، جایگاه بسیار با اهمیت دارد و از مفاهیم بسیار بدیع و مبدعانه فلسفه او و یادآور تفکر دوران معاصر می‌باشد. خیزش چنین تفکر آزادی‌خواهانه و تساوی‌طلبانه در قرون وسطی مسیحیت و قرن‌ها پیش از انقلاب کبیر فرانسه، از غرائب تاریخی است، به ویژه در عصری که تفکر حاکم عدالت را جز با شمشیر راست نمی‌بیند و آن را در چارچوبه قدرت تفسیر می‌کند (اخوان کاظمی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹۱).

در این خصوص، فارابی می‌نویسد:

معنای نخست عدالت در مدینه فاضله آن است که خوبی‌ها و نیکی‌ها که همه مردمان مدینه در آنها انباز و شریک هستند، میان آنان پخش گردد. آنگاه سهم و نصیب هر یک از اینها برای آنها ماندنی شود. آن نیکی‌ها و خوبی‌های پخش شده عبارت است از: تندرستی و ثروت‌ها و جوانمردی و جایگاه‌ها و مرتبه‌ها و دیگر نیکی‌ها که ممکن است همه مردمان شهر در آن انباز و شریک باشند. چه هر یک از مردمان شهر برابر شایستگی و لیاقتی که دارد، بهره و سهمی از نیکی‌ها خواهد داشت. کمتر و زیادتز از آن ستم است. کمتر از شایستگی ستم به فرد و زیادتز از شایستگی ستم به سایر افراد مدینه می‌باشد (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۶۲).

یکی از مواردی که فارابی تحت عنوان «خیرات و خوبی‌های مشترک بین مردم» نام می‌برد و تقسیم برابر آن را عدالت می‌نامد، مراتب و جایگاه‌ها است. این دو مورد را می‌توان برابر با جایگاه در حکومت و اداره مدینه و سایر پیشه‌ها و مشاغل حکومتی دانست. براین اساس، فارابی به حق اشتغال برای یکایک افراد مدینه اشاره نموده، هر فرد را محق برای اینکه پیشه‌ای داشته باشند، دانسته است. اما در ادامه اشاره می‌کند که بهره هر یک از مردمان مدینه، باید برابر با شایستگی و لیاقت فرد باشد.

در واقع، فارابی در این بخش از سخنان خود، به اصل شایسته‌سالاری اشاره کرده، بیان می‌کند که افراد مدینه به مراتب و مشاغل به اندازه شایستگی خود می‌رسند. کسی که شایستگی بیشتری دارد، به ریاست می‌رسد. کسی که شایستگی کمتر دارد، زبردست می‌شود. چنانچه فردی شایسته پستی نباشد، از رسیدن به آن باید محروم گردد.

فارابی در این خصوص بیان می‌کند:

و آنکه در فنی از فنون و علمی از علوم قدرت استنباط زیادتری دارد، بر آن کسی که در آن قسمت استعداد ندارد یا استعداد استنباط آن کمتر است، ریاست دارد. و قهراً کسی که استعداد و قدرت استنباط امور زیادتری را دارد، بر آن کسی که قدرت استنباط امور کمتری دارد، ریاست خواهد داشت (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۲).

براین اساس، فارابی معتقد است: کسانی که آموزش و تمرین بیشتر و بهتری برای کاری کسب کرده‌اند، بر کسانی که چنین نمی‌باشند و در کسب کار مرتبط اولویت دارند و پس از کسب کار نیز فردی که دارای آموزش بیشتر است و در آن کار توانمندتر است، باید ریاست را بر عهده داشته باشد. دیگری که دارای توانمندی و آموزش کمتر است،

زیردست باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت: *فارابی* آموزش را معیاری برای تشخیص شایستگی فردی، برای شغل و پست می‌داند و فرد دارای آموزش را بر فرد فاقد آن دارای اولویت می‌داند.

همچنین، *فارابی* می‌نویسد: «و بیشتر چنان است که هر فرد برای دست یازیدن به گونه‌ای از برتری‌های معین و محدود و یا پیشه معین و محدود آمادگی و شایستگی دارد» (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۱۶). براین اساس، *فارابی* اعتقاد دارد تمام افراد آمادگی اولیه کسب شغل و پیشه را دارا می‌باشند، اما آنچه آنها را متمایز می‌کند، چنانکه پیش از این گفتیم، تمرین و ممارست و آموزش در زمینه آن پیشه می‌باشد.

بدین ترتیب، *فارابی* اعتقاد دارد که پس از کسب آموزش در زمینه کاری، فرد بهترین گزینه برای آن کار می‌گردد و نسبت به آن کار بر دیگران برتری دارد: «پس این فرد، آماده و شایسته آن فضیلت و پیشه است، و دیگری شایسته و آماده پیشه و فضیلت دیگر، و فرد سوم شایسته و آماده دست یازیدن به فضیلت و یا پیشه سوم» (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۱۷).

همچنین، *فارابی* معتقد است:

به حقیقت پیوستن چنان کسی که به مقتضای سرشت به تمامی معنی شایسته و آماده دست یازیدن به تمای خوبی‌ها و اندیشه‌های والا باشد سخت و دشوار است (همان، ص ۱۶). ممکن نیست هر کسی برای هر کنشی آمادگی و شایستگی داشته باشد، بلکه شاید کسی در جامعه آماده فراگرفتن پیشه و کاری است که دیگری سزوار آن نیست و دیگری شایسته کاری دیگر است که آن یکی آمادگی انجام آن را ندارد (همان، ص ۶۵).

در مجموع، می‌توان گفت: اعتقاد *فارابی* به اصل شایسته‌سالاری این است که، افراد در مدینه فاضله، همگی توانایی اولیه برای کسب مشاغل دولتی و حکومتی را دارا می‌باشند. اما این توانایی نیاز به آموزش و تمرین دارد. تعدادی از افراد، این آموزش را دریافت می‌کنند و شایستگی و توانایی خود را تقویت می‌کنند و تعدادی نیز از دریافت این آموزش، سرباز می‌زنند.

در این حالت، کسی که دارای آموزش است، بر کسی که فاقد آن است، برتری دارد. در کسب مشاغل. نیز کسانی که آموزش دیده وارد مشاغل گردیده‌اند، نیز به تناسب توانایی‌های افراد تفاوت وجود دارند. کسانی که توانایی بیشتری از خود نشان دهند، شایسته ریاست می‌باشد. کسانی که این چنین نباشند باید زیردست باقی مانده، پیروی کنند.

فارابی، این امر یعنی شایسته‌سالاری را عین عدالت می‌داند. این عدالت در مدینه فاضله *فارابی*، جایگاهی ارزشمند و پایه‌ای دارد و به نظر *فارابی* موجب بقای مدینه است (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۳۱۶). حاکم و اجزاء مدینه، موظفند از آن حمایت کرده، بر اجرای آن نظارت کرده، مانع نقض آن شوند؛ چرا که همچنان که *فارابی* بیان نموده، نقض آن نه تنها ظلم به فرد، بلکه ظلم در حق سایر اعضای مدینه می‌باشد.

۴. حاکمیت قانون در اندیشه فارابی

فارابی، در بخش‌های مختلف آثار خود به نکاتی اشاره نموده که نشان از توجه وی به اصل مهم حاکمیت قانون می‌باشد. اما برای درک چگونگی روند حاکمیت قانون در اندیشه و مدینه فاضله وی، باید نخست به چند نکته توجه شود. این نکات عبارتند از: ریاست مدینه چگونه ریاستی است؟ قانون حاکم بر مدینه چگونه می‌باشد؟

از دیدگاه فارابی، رئیس و رهبر از ارکان مدینه است که باید در عالی‌ترین مرتبه کمال بوده، خود نیازمند رئیس دیگری نباشد (یوسفیان، ۱۳۹۰، ص ۶۸). وی، ریاست مدینه فاضله را در فصول منتزعه، به تفصیل مطرح و به چهار نوع تقسیم نموده است: ۱. رئیس اول؛ ۲. رئیس مماثل؛ ۳. رئیس سنت؛ ۴. روسای سنت (نادیا مفتونی، ۱۳۹۲، ص ۱۲۳). براین اساس، می‌توان گفت: در مدینه فاضله فارابی، چهار درجه ریاست وجود دارد که در نبود درجات برتر، درجات فروتر به ترتیب جایگزین می‌گردند.

نخستین این درجات، رئیس اول است: فارابی آن را چنین معرفی می‌کند:

او را هم نیروی ادراک امور و وقایع تدریجی الوقوع باشد که هر آنچه متدرجاً در طول زمان پیش آید، دریابد و احکام آن را بداند و هم نیروی ارشاد کامل داشته باشد که دیگران را در جهت آنچه می‌داند، از اعمال و کارهای خوب هدایت و رهنمایی نماید. همچنین نیرویی قوی و کامل داشته باشد که به وسیله آن، وظایف هر کس را به درستی معین کرده، هر کس را به کاری که باید انجام دهد و معد برای آن می‌باشد رهبری کند و بدان بگمارد، و نیز صاحب نیروی بود که به وسیله آن حدود وظایف و کارهای افراد را معین کرده و آن را به سوی نیل به سعادت سوق دهد (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۵).

در نگاه نخست به آنچه فارابی در *سیاسات المدینه* بیان نموده است، شاید به نظر رسد که رئیس نخست دارای اختیارات مطلق قانون گذاری می‌باشد. همانند حاکم جبار هر آنچه میل کند و گوید، در حکم قانون است. اما این تصور نادرست است. باید برای درک درست از جایگاه رئیس، نخست به نکته کلیدی فارابی در این زمینه توجه نمود: این چنین انسانی در حقیقت به نزد قدما پادشاه نامیده می‌شد. این همان انسانی است که باید مورد وحی الهی واقع گردد؛ زیرا آن هنگام به انسان وحی می‌رسد که بدین مرتبت از کمال نائل شده باشد؛ یعنی به مرتبه‌ای که بین وی و عقل فعال واسطه‌ای نمانده باشد. ... آن قوتی که به وسیله آن امکان خواهد یافت که حدود اشیاء و کارها را بداند و آنها را به سوی هدف، که سعادت باشد راهنمایی کند و سوق دهد (همان، ص ۱۵۶).

براین اساس، می‌توان گفت: فارابی رئیس نخست را نبی و پیامبری آسمانی می‌داند که بر وی وحی نازل شده است. در نتیجه، اوامر و مقررات بیان شده توسط وی را نباید، مقرراتی وضع شده از روی هوا و هوس دانست. بلکه آن قوانین، دارای منشأ الهی می‌باشند. این قوانین، وضع شده توسط خداوند می‌باشد. رئیس نخست (پیامبر)، تنها بیان کننده این قوانین است و حق ایجاد تغییراتی در این قوانین را ندارد. این قوانین و مقررات وضع گردیده‌اند تا از طریق آن، ساکنان مدینه به سوی سعادت رهنمون گردند.

همچنان که این امر، در خصوص دین اسلام و پیامبر عظیم‌الشأن آن وجود دارد. چنانکه در این خصوص،

آمده است: «کسی حق اعتبار و انشاء امر و نهی ندارد، حتی اجتماع همه افراد یک جامعه یا همه انسان‌های روی زمین، قانون‌آفرین نیستند. تنها کسی که حق فرمان دادن به انسان را دارد، مالک حقیقی جهان خداوند است» (مریچی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱).

در خصوص قوانین در مدینه فاضله *فارابی* باید گفت:

فارابی بر خلاف افلاطون، برای عقل انسان منشایی الهی قائل است و روند انتقال قوانین عالم مجردات به مدینه فاضله را، جریانی از بالا به پایین می‌داند که با اراده عقل فعال صورت می‌پذیرد. رئیس اول *فارابی*، آسمانی و رسولی فرستاده شده از جانب خداست که حکمت و تدبیر الهی را در مدینه جاری می‌سازد. بر این مبنا، قانون حاکم بر مدینه و جامعه مدنی فاضله و حقیقت و عدالتی که در پشت آن نهفته است، ماهیتی خارج از درون انسان و زندگی مدنی او دارد و الگوی آن، جایی در جهان بیرون از او است (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۳۲۰).

براین اساس، می‌توان گفت: این قوانین الهی، که توسط رئیس اول بیان می‌شود، همانگونه که برای مردم لازم‌الاجرا می‌باشد، برای رئیس نخست یا نبی نیز لازم‌الاجرا می‌باشد؛ چرا که این قوانین، با هدف رسیدن مردم مدینه به سعادت بیان گردیده‌اند. چنانکه *فارابی* خود بیان کرده است:

نخستین شرط رئیس نخست نیز در عالی‌ترین درجه سعادت بودن است و خوداری وی از عمل به این قوانین موجب می‌گردد که وی فاقد شرایط لازم برای حکومت گردد و این انسان در کامل‌ترین مراتب انسانیت بود و در عالی‌ترین درجات سعادت بود... و این نخستین شرط از شرایط رئیس بود (فارابی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۰).

این لازم‌الاجرا بودن قوانین، به همان طریقی که برای رئیس نخست الزامی می‌باشد، برای رئیس مماثل نیز الزامی است؛ چرا که این رئیس نیز شرایط و ویژگی‌هایی نزدیک و همانند به رئیس نخست را دارا می‌باشد. چنانکه *فارابی*، در خصوص این درجه از ریاست می‌نویسد: «چنانچه رئیس اول وفات نماید، بعد از او کسی که در همه حال شبیه اوست، جانشین می‌گردد» (فارابی، ۱۳۸۸، ص ۵۷). علاوه بر اینکه، برخی از محققان بر این عقیده‌اند که *فارابی* در بیان رئیس مماثل به امامان شیعه نظر داشته است: «شروط و حدود و اوصافی که *فارابی* برای رئیس نخست و مماثل شمرده است، همان اوصافی است که پیامبر و ائمه علیهم‌السلام از نظر شیعه باید متصف بدان باشند» (نعمه، ۱۳۶۷، ص ۴۰۳). بدین ترتیب، می‌توان گفت: آنچه که برای رئیس نخست الزامی است، برای رئیس مماثل نیز به طریق اولی الزامی می‌باشد.

فارابی برای حاکمیت قانون در حالتی که رئیس نخست و رئیس مماثل نیز یافت نشود، پیش‌بینی‌هایی کرده است:

و هرگاه عصری بیاید که چنین انسانی (رئیس نخستین، رئیس مماثل) یافت نشود، باید همان سنت‌ها و قوانین و شرایعی که آن‌گونه افراد مقرر داشته‌اند مورد عمل واقع شود؛ یعنی همان شرایط تدوین و حفاظت شود و نظام مدینه بر وفق آنها قرار گیرند و در این هنگام آن رئیس که تدبیر و اداره مدینه مطابق موازین مکتوب و ماخوذ از پیشوایان قبلی بر عهده اوست پادشاه سنت نامیده می‌شود (فارابی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۸).

فارابی، سومین درجه حاکم در مدینه را «ملک السنه» یا پادشاه پیرو قانون می‌نامد. وظیفه او اجرای سنن به جامانده از رئیس اول مدینه است. براین اساس، قانون الهی حاکم در مدینه فاضله، نخستین و بنیادی‌ترین شرط تمایز آن از سایر مدینه‌ها است. همچنین، فارابی وظیفه رئیس سنت را حفاظت از قوانین مدینه و تدبیر مدینه بر اساس این قوانین می‌داند. براین اساس، وی حق لغو یا نادیده انگاشتن این قوانین را ندارد. وی موظف به اعمال و اجرای این قوانین می‌باشد. این قوانین تمام آحاد جامعه از حکمرانان تا فرمانبران را به یکسان تحت حاکمیت خود قرار می‌دهد.

در مجموع، در خصوص حاکمیت قانون در اندیشه فارابی، به خصوص در ساختار مدینه فاضله وی، می‌توان چنین بیان کرد: تفاوت‌های ماهوی جامعه مدنی فاضله فارابی، با سایر جوامع مدنی غیرفاضل، در ترسیم طبقاتی مؤسسات و افراد آن مشهود می‌گردد؛ زیرا در جوامع مدنی غیرفاضل، طبقات فزاین حاکم بر خوده بوده، به جای مسئولیت، مصونیت دارند. نخبگان در این گونه جوامع، کم و بیش، جایگاهی والاتر از قانون را اشغال کرده، قوانین را حسب اغراض و اهداف خود تفسیر می‌کنند، تغییر می‌دهند و یا نادیده می‌انگارند. اگر مدینه فاضله فارابی، جامعه‌ای دیکتاتوری می‌بود، علی‌القاعده باید چنین وضعیتی را دارا می‌بود. اما سیر اطاعت از قانون، مسئولیت و رعایت موازین و هنجارهای مستقر مدینه در طبقات فزاین، به مراتب بیش از فرودین است (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۶، ص ۲۸۷).

نتیجه‌گیری

کوشش ما در این پژوهش، بیان پاره‌ای از اصول مهم، کاربردی و راهبردی حقوق عمومی، در آثار و اندیشه فارابی بود. اگرچه فارابی در آثار و بیان نظرات خود، اصول دیگری را نیز مورد توجه قرار داد بود، اما بیان و بررسی همه آن موارد، در این مقاله امکان‌پذیر نمی‌باشد.

براین اساس، در بررسی اندیشه‌های فارابی، با اصول حقوق عمومی زیادی مواجه می‌شویم، اما نکته‌ای که از اهمیت بنیادین برخوردار می‌باشد، توجه به این امر است که اصول حقوق عمومی، در طول تاریخ تکامل و توسعه یافته‌اند. همچنین، تعدادی از این اصول باید با توجه به نظام حقوقی که در آن مطرح می‌گردند، مورد بررسی قرار گیرند.

براین اساس، فارابی در آثار خود و در شرح ساختار مدینه فاضله، به مواردی اشاره می‌کند که با آنچه امروزه اصول حقوق عمومی می‌نامند، برابری و تطابق دارد. از جمله این موارد، می‌توان به ممنوعیت جمع مشاغل، شایسته‌سالاری، سلسله‌مراتب و حاکمیت قانون اشاره نمود.

در پاسخ به سؤال می‌توان گفت: فارابی در بیان این موارد، رویکرد و بیانی اسلامی داشته، سعی وی بر این بوده که با توجه به آموزه‌های اسلامی، اصول و مواردی را بیان کند که حافظ و پشتیبان ساختار بیان شده در آثار و مدینه فاضله وی باشد.

منابع

- اخوان کاظمی، بهرام، ۱۳۸۲، *عدالت در اندیشه سیاسی اسلام*، ج ۱، تهران، بوستان کتاب قم (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد، ۱۳۷۹، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ج ۱، ترجمه سیدجعفر سبحانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد، ۱۳۷۶، *سیاست مدینه*، ج ۱، ترجمه حسن ملکشاهی، تهران، سروش.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد، ۱۳۸۴، *سعادت از نگاه فارابی یا تحصیل السعاده*، ج ۱، ترجمه علی اکبر جابری مقدم، قم، دارالهدی.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد، ۱۳۸۸، *فصول متنزعه*، ج ۱، ترجمه حسن ملکشاهی، چ دوم، تهران، سروش.
- فایول، هانری، ۱۳۳۷، *اصول فن اداره*، ترجمه هادی هدایتی، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- گرگی ازندریانی، علی اکبر، ۱۳۹۰، «ده فرمان حقوق عمومی: تأملی در باره اصول و مفاهیم بنیادین حقوق عمومی»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۴۱، ش ۲.
- میریچی، شمس‌الله، ۱۳۸۸، «بررسی تطبیقی قانون و حاکمیت در ساختار سیاسی اسلام و دموکراسی»، *مجله علوم سیاسی*، ش ۴۷.
- مفتونی، نادیا، ۱۳۹۲، «وجوه شیعی فلسفه فارابی»، *فصل نامه اندیشه نوین دینی*، ش ۳۳.
- مهاجرنیا، محسن، ۱۳۸۰، *اندیشه سیاسی فارابی*، ج ۱، تهران، بوستان کتاب قم (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
- مهاجرنیا، محسن، ۱۳۸۰، *دولت در اندیشه سیاسی فارابی*، ج ۱، چ دوم، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- ناظرزاده کرمانی، فرناز، ۱۳۷۶، *اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی شرح مدینه فاضله با تطبیق بر آراء افلاطون و ارسطو*، ج ۱، تهران، دانشگاه الزهراء.
- نعمه، عبدالله، ۱۳۶۷، *فلاسفه شیعه*، ترجمه سید جعفر غضبان، ج ۱، چ دوم، تهران، آموزش انقلاب اسلامی.
- یوسفیان، حسن و محمدصادق علی پور، ۱۳۹۰، «تجلی امامت در اندیشه فارابی»، *فصل نامه دین*، ش ۱۰.